

وَأَمَّا يَنْزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (قرآن، فصلت، ۳۶)
رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبَّ أَنْ يَحْضُرُونِ (قرآن، مومنون، ۹۸-۹۷)

بسم الله الرحمن الرحيم

هم‌گرایی زادروز هندازه و اوشتانه

شکوفایی هم‌دمانِ هندازه و اوشتانه، یا همان هندزه و فلسفه در نویسه‌های زردشتی، شاهنامه - و نیز در نخستین سازه‌های اهورایی - گواه خوبی بر هم‌نهشتی "هندازه و اوشتانه" و هم‌گرایی "هستی و چستی" در نزد ایرانیان است؛ سازه‌هایی که بر زادروز هندازه و اوشتانه در سرای ایرانی پافشاری می‌کنند. از شگفتی‌های سازه‌های ایشان آن بود که هرگاه چهره‌ی مینویی - یا همان روحانی - یک پدیده در نزد ایشان پررنگ می‌شد چهره‌ی هندزی آن به چنبره - یا همان دایره - نزدیک می‌شد و هرگاه چهره‌ی دمی‌نی یک پدیده در نزد ایشان پررنگ می‌شد چهره‌ی هندزی آن نیز با چهار گوش هم‌نهشت می‌شد. (جینی، ۱۴۰۱، ۱۵۵-۱۸۴) اسپاش درون چنبره پهنه‌ای پاکیزه، جادویی و پاس‌بانی شده بود و از این رو درآیش (کارایی) مهندی در سازه‌های ایشان داشت. (مهرداد، ۱۳۹۸، ۵۳-۶۳) چنبره در نزد ایشان نشان دهنده‌ی خدا، فراسو، آسمان و چرخش بود؛ چرخشی که هم‌چون شاخک‌های یک گاه‌شمار - یا همان ساعت - همیشه پویا بوده و ایستایی ندارد. چنبره (دایره) که با نداشتن کنج‌های شکسته شناخته می‌شود، یادآور چرخشی روان، شارا (سَیال) و آرامش بخش است که با سازه‌های مینویی (روحانی) ایشان هم‌خوانی مو به مویی داشت. شگفت آن که شماره‌ی "یک" نیز در نزد ایشان، نمایان‌گر دهنادی بود که در چنبری هستی به چرخش آمده بود و "یک‌پارچگی دیبای وجود" را به خامه می‌کشید؛ یکانی که نمود یگانگی ایزدی در چنبره‌ی به هم پیوسته‌ی هستی بود. (لور، ۱۳۶۸، ۲۰) این نگره‌ی زیبایی ایشان، این همانی شگرفی با دیدگاه اوشتانه‌ای (فلسفی) "یک" داشت که نشان دهنده‌ی یکتایی بود؛ زیرا ایشان به این سنج‌ی مهند پی برده بودند که شماره‌های دیگر بازنشری از شماره‌ی یک هستند که با افزایش یک هویدا می‌شوند! چنبره (دایره) در نزد ایشان افزون بر شماره‌ی یک، به گونه‌ای نمایان‌گر خَجَک یا همان نقطه هم بود که "ریزنگاری" پدیده‌ها را در نزد ایشان هویدا می‌کرد. در نویسه‌های پهلوی بارها و بارها به فراسویی، بالایی، یگانگی، یکانی و ریزنگاری چنبره اشاره شده که خود را در طاقچمان آسمان نشان می‌دهد. (میرفخرایی، ۱۳۶۷، ۵۳)

"نخست آسمان را آفرید روشن، آشکارا، بسیار دور و خایه دیسه و از خماین که گوهر الماس نراست. بن پایه آسمان را آن چند پهناست که آن را درازاست؛ او را آن چند درازاست که او را بالاست؛ او را آن چند بالاست که او را ژرفاست. برابر، اندازه، متناسب و بیشه مانند." (فرنیغ، ۱۳۵۹، ۴۰-۳۹)

به همان اندازه که چنبره یا همان دایره در نزد ایرانی‌ها اسپاشی جادویی داشت به همان اندازه چهار گوش نیز اسپاشی شگرف در نزد ایشان داشت؛ اگر چنبره (دایره) گرایشی به سوی آسمان بالا داشت، چهار گوش گرایشی به سوی نیاد گیتی و یا همان طبیعت داشت؛ اگر چنبره (دایره) در نزد ایشان نماد جان و یا همان روح بود چهار گوش نماد پیکر یا همان جسم بود! چرا که از هم‌آیندی (اجتماع) چهار آمیغ گیتی "آب، باد، خاک، آتش" سخن می‌گفت و افزون بر آن یاد آور چهار آمیز "دم، سودا، صفرا و بلغم" بود. همین هم‌نهشتی چهار گوش با نیاد گیتی بود که ارزش چهار گوش را در نزد ایشان بالا می‌برد. آری، چهره‌ی هندزی چهار گوش بُرناترین (کامل‌ترین) چهره‌ی هستی در نزد ایرانیان به شمار می‌رفت؛ چهره‌ای که از ضرب یک عدد در خودش به دست می‌آمد و هم‌ترازی یا همان تقارن کامل داشت. چهار گوش

با چهار کُنج ایستاک همسان خود، در نزد ایشان نماد ایستایی، پولادی (استحکام) و فرمان‌روایی بود. از این رو در گردهمایی‌های ایشان چهار زانو نشستن، ویژه‌ی بزرگان بود و زیردستان بایستی به صورت دو زانو می‌نشستند. این شیوه از نشستن، افزون بر بزرگی، نشان دهنده‌ی آسودگی بود. از این رو اگر نگوییم همه‌ی سازه‌های اهورایی، می‌توان گفت بیشتر سازه‌های ایرانی بر پایه‌ی چنبره و چهارگوش استوار شده‌اند. چهره‌های هندزی چنبره، چهارگوش و طاق‌دیس که در دژها، کاخ‌ها و آتش‌کده‌های ایشان به کار می‌رفت نمونه‌ای از جایگاه هندزه در نزد ایشان بود. زیبایی و شکوه برخی از این بناها نه یکی دو بار بسا که صدها بار در شاه‌نامه آمده است؛ بناهایی چون دژ بهمن، سپید دژ، گنگ دژ، آتش‌کده‌های آذرگشنسب، آذر برزین، کاخ ضحاک، کاخ خسرو پرویز و همانند آن که همگی بیان‌گر کهن بودن دانش هندزه و رایش‌گری در نزد دلیران‌دیشان ایران دَمین است. افزون بر آن ساخت کهن‌ترین سازه‌های هندزی مانند زیگورات‌ها و روستاهای باستانی، خود گواه دیگری بر کهن بودن دانش هندزه و اوشتانه در نزد ایشان است. (زارعی، ۱۳۸۸، ۱۵۶)

از دیگر گزینه‌هایی که بر کهن بودن دانش هندزه و اوشتانه (فلسفه) در نزد ایرانیان باستان رهنمایی می‌کند، نویسه‌های به جامانده از آن دوران است. بنابر پژوهش‌های نوین در نگاره‌های کهن؛ ایرانیان از هزاران سال پیش، قاره‌ی آمریکا، قطب شمال و جنوب را می‌شناختند و در کمال شگفتی نقشه‌های بسیار دقیقی از این سردمین‌ها ترسیم کرده بودند! برای این کار دست کم باید از گرد بودن دَمین و گردش آن به دور خورشید و انحراف ۲۳/۵ درجه دَمین آگاه بوده باشند. در "اوستا" کهن‌ترین سروده ایرانی، دَمین "گوی سان" نامیده می‌شود که خود نشان از دانش اسرار آمیز ایران باستان دارد. (فرشیدراد، ۱۳۹۵، ۱۹) برای نمونه در "مهریشت" کرده بیست و چهارم، بند ۹۵ آمده:

"آن که پس از غروب خورشید، به فراخنای دَمین پای نهد هردو پایانه‌ی این دَمین گوی سان دُور کرانه را پِساود و آن‌چه را در میان زمین و آسمان است بنگرد".

گرامی داشتن "هندزه" و "اوشتانه" در نزد ایرانیان، شگفتانه‌ی دیگری است که برخی، بر کهن بودن این دو دانش در سراسیمه‌ی ایران پافشاری می‌کند. ستایش این دو دانش نه در دَمان فیثاغورس و افلاطون بسا که در دَمان سومری‌ها و بسا که پیش از سومری‌ها در دَمان جمشیدشاه، میان همه‌ی رده‌های یک شهرگان دیده می‌شود. به گواه روز شمار کهن این ایرانیان بودند که نخستین بار پیراسته انگاره‌های فَرَوَه‌ری هم‌چون سمیره و شماره را در یک دهناد اهورایی آورده و فرهنگ ستایش آن را به شهرگان‌های پس از خود، هم‌چون سومر به یادگار گذاشتند. ایشان نخستین کسانی بودند که با درآمد خود به پیراسته انگاره‌ها یا همان مجرّدات عقلیه در پی شناسایی هستی رفتند. در هزاره‌ی پنجم تا سوم پیش از زاد روز مسیح؛ سومری‌ها چنان برای شمارگان، چشمه‌ای از زندگی را باور داشتند که خدایان خود را با نماد شمارشی یاد می‌کردند. از دیدگاه ایشان "شماره" نه تنها سنگ بنای هستی بسا که کلیدهایی برای گشودن رمز و راز هستی بود. به زبان دیگر شماره در نزد ایشان هم هدف بود و هم ابزاری برای رمزگشایی از هدف! ایرانیان باستان و به ویژه سومریان گوهره‌ی دهناد - یا همان نظم - را در خود آفریدگار هستی - یا همان ناظم - آن جستجو می‌کردند. نه نظم را از ناظم و نه ناظم را از نظم به هیچ گونه از یکدیگر جدا نمی‌دانستند. هندزه‌ی هستی را همان هندازه‌گر هستی و هندازه‌گر هستی را همان هندزه‌ی هستی می‌شناختند. تو بگو هندزه و هندازه‌گر در نزد ایشان این‌همانی داشت و بر یک گوهره‌ی درستین و راستین پایش می‌شد.

برای نمونه "آنو" در نزد ایشان هم نماد شمارهی "یک" بود و هم نماد شمارهی "شصت"؛ شمارهی یک بر یگانگی هستی یا همان "وحدت وجود" و شصت بر فراوانی هستی یا همان "کثرت وجود" رهنمایی می‌کرد. ارنست مک کلین (Ernest G. Mc Clain) ۱۹۱۸م. استاد برجسته آواگری یا همان موسیقی و پدید آورنده رشته‌ی "ریاضی باستانی موسیقی" در پژوههی خود، پیروی فیثاغورسی‌ها از شمارگان سومری در نت‌نویسی را، درآیشتی بر پیش‌تازی سومری‌ها بر فیثاغورسی‌ها و نیز ستایش شمارگان می‌دانست. مک کلین با نام‌بردن شمارگان سومری - که کارکرد خدایان سومر را نشان می‌داد - ترانسیچ میان بازه‌های ایستا و پویای موسیقی را با این شمارگان نشان می‌دهد. برای نمونه نماد شمارشی "آنو" به صورت $1 = \frac{60}{60}$ در نظر گرفته می‌شد. خدایی چون "انیل" با نماد شمارشی ۵۰ و "انکی" خدای آب‌های شیرین با نماد شمارشی ۴۰ نشان داده می‌شد. خدایان دیگری چون "سین"، "شماس"، "ایشتار"، "نرگال"، "بال" و "مردک" نیز هر کدام با شماره دیگری پذیرای چهره‌ای در آواهای سومریان بودند. (بلخاری، ۱۳۹۶، ۹) همین انگارهی سومری‌ها شوند آن گردید تا فیثاغورسی‌ها درون مایه‌ی همه‌ی هستی را شماره دانسته و آن‌ها را نخستین پدیده‌های کیهانی بدانند. (ارسطو، ۱۳۷۸، ۳۸)



آنو؛ بزرگ نماد ستوده شده‌ی سومریان

هم‌نہشتی زادگاه ہندزہ و اوشانہ

به باور پیشینه‌شناسان؛ اندیشه‌ی ایرانی، نخستین اندیشه‌ی پُربار گیتی بوده که برای یادگیری آن از خاور و باختر دمین به سوی آن می‌- شتافتند؛ اندیشه‌ای که درون‌مایه‌ی اوشثانه‌ی ہندی، مصری، یونانی و بغدادی را پُرخامه نمود و اندیشمندان گیتی را با الفبای اوشثانه یا همان فلسفه آشنا نمود. اگرچه افرادی چون "ارسطو" و "ہگل" فراگیری آن را از ایرانی‌ها پذیرفته و یونانی‌ها را دادخواہ بالندگی در اوشثانه می‌دانند ولی بر پیشینه‌شناسان اندیشه پوشیده نیست کہ اوشثانه‌ی ایرانی، آموزگار همه‌ی اندیشه‌ها به ویژه اندیشه‌ی یونانی بوده است. از بُن‌بشت‌های کُهن یونانی کہ به خاستگاه اندیشه و سیر پژوهش گونه‌ی آن پرداخته است، "زندگی‌نامہ‌ی فیلسوفان برجسته" نوشتہ‌ی لائرتیوس (Diogenes Laertius) است. وی در آغاز دیباچہ‌ی خود زادروز و زادگاه اوشثانه یا همان فلسفه را در قلمروی بیرون از یونان به خامه می‌کشد. وی در این بارہ گفتہ‌های بسیاری می‌آورد کہ ہمگی دادِ آن دارند کہ اوشثانه یا همان فلسفه برای نخستین بار در میان شہرگانی بیرون از یونان شکوفا شدہ است! او در این بارہ سہ گفتہ از دیگر گفتہ‌ها را برتر می‌داند؛ (اعوانی، ۱۳۸۶، ش ۶، ۱۶) نخست آن کہ اوشثانه یا همان فلسفه از میان ایرانی‌ها به ویژه مغان سرچشمہ گرفتہ است. دیگر آن کہ از میان بابلی‌ها به ویژه کلدانی‌ها آغاز شدہ است. سوم آن کہ ہندوہا به ویژه حکیمان برہنہ پیش از ہمہ به اوشثانہ پرداختہ‌اند. گمان دیگر ہم این است کہ در میان کاهنان مصر شکوفا شدہ است. از این رو زادروز و زادگاه اوشثانہ را نمی‌توان در دیار یونان دانست.

ارسطو در نوشتار نخست خود با نام "درباره فلسفه" به روشنی می‌گوید که مغان فارسی پیشینه‌ی بیشتری از مصری‌ها در اوشثانه یا همان فلسفه دارند. ارسطو در نوشته‌ی خود، دیدگاه افلاطون درباره‌ی زادروز و زادگاه اوشثانه در ایران را می‌پذیرد ولی پس از درنگِ زیادی از آن سر باز می‌زند. دیدگاه پسین ارسطو همان نگره‌ای است که پس از دوهزار سال در جهان غرب گسترده شد و به وسیله‌ی کسانی مانند هگل ساخته و پرداخته شد. در این دیدگاه دروغین، اوشثانه یا همان فلسفه ریشه در یونان داشته و شهرگان‌های دیگری مانند ایران، هند و مصر از آن بی‌بهره بوده‌اند! شوربختانه به این دروغ هم بسنده نمی‌کنند و ناسزای "بربر" را بر هازمان‌های جدای از یونان می‌دهند تا به همگان بگویند که اندیشه‌ی بیرون از یونان، اندیشه‌ای تهی از دانش، بینش و بالندگی است! (اعوانی، ۱۳۸۶، ش ۶، ۱۶)

اگرچه ارسطو، یونانی‌ها را نخستین اوشمندان یا همان فلاسفه‌ی گیتی قلمداد نمود ولی نویسه‌های پیشین او درباره‌ی روزنگار اوشثانه خود گواهی بر پیش‌تازی اوشثانه‌ی ایرانی بر اوشثانه‌ی مصری و یونانی است. بنا به گفته‌ی لائرتیوس (Diogenes Laertius)، ارسطو دیباچه‌ای با سرنویس Magikos (مجی کوس) نگاشته که نام کتاب، خود گویای آیین مغان است! اگرچه برخی آن را به آنتیس تنس (Antisthenes) یا رودن (Rhodon) نسبت می‌دهند ولی روزنگار نگارش کتاب، خود گویای پیشینه‌ی بلند اندیشه‌ی ایرانی است. ارسطو دیباچه‌ی دیگری با نام "پری فیلسوفیاس" (Peri philosophias) نوشته که درباره‌ی فلسفه بوده و در مورد مغان پژوهش نموده است. در جایی از این کتاب می‌گوید: پیشینه‌ی آیین و اوشثانه‌ی مغان از آیین مصری‌ها بیشتر بوده و در نزد ایشان دو انگاره‌ی باشا از ارزش بالایی برخوردار است؛ نخست "زئوس" (Zeus)، یا اُرمزد و دیگری "هَدِس" (Hades) یا اهریمن! (رضی، ۱۳۸۲، ۳۱۸)

یکی از نویسندگان باستانی دیگر که به زادروز و زادگاه اوشثانه در ایران دَمین اشاره کرده است "سیسرون" (Ciceron) است. سیسرون سخنگو و قانون‌دان پُر آوازه‌ی رومی است؛ نویسنده‌ای که در سده‌ی نخست پیش از زاد روز مسیح، دیباچه‌ی خود را نگاشته است. او بر این انگاره پافشاری می‌کند که پارسیان مغان را، بابلیان کلدانیان را و هندوها مرتاضان را در میان خود داشته‌اند و در چه‌بودی مغان می‌گوید: ایشان هازمانی از دانایان و حکیمان پارس بودند. (میری، ۱۳۸۱، ۱۱۰) نه تنها سیسرون بسا که بسیاری از نویسندگان باستانی از جمله ماکسیموس (Valerius Maximus) و لائرتیوس (Diogenes Laertius) سفر فیثاغورس به مصر و گفتگوی وی با مغان پارسی را گزارش کرده‌اند. (آشتیانی، ۱۳۹۴، ۹۵) به گزارش ایشان دیدار فیثاغورس با "زردشت مغانی" در دَمان کمبوجیه ۵۲۲-۵۲۹ ق.م روی داده است. درست در این دَمان بود که گروهی از مغان به مصر رفتند و فیثاغورس نیز به دیدار ایشان رفت.

مغان - که رهبران آیینی ایرانی‌ها در دَمان مادها و هخامنشیان بوده‌اند- نژادی آریایی بودند که به گزارشی در سده‌ی نهم پیش از زادروز مسیح، از خاور به باختر ایران کوچ نموده و به گزارشی دیگر، یکی از نژادهای ماد می‌باشند که وظیفه روحانی‌گری در بین آن‌ها را داشته‌اند. (آشتیانی، ۱۳۹۴، ۱۱۳) امیل بریهیر (Emile Brehier) نیز خاور یا شرق دَمین را برتر از قلمرو یونانی در سده‌ی ششم پیش از زاد روز مسیح می‌داند. (بریهی، ۱۳۷۴، ج ۱، ۲) به گفته‌ی هرودوت (herodotus) مغان که از "مادها" بودند سفر خود را از ایران آغاز کرده و به بابل و سپس به آسیای کوچک رفتند. از همان‌جا بود که آیین مهر به درون امپراتوری روم جاری و در آن‌جا فراگیر شد. (فرشاد، ۱۳۶۵، ۱۴۱)

امیل بریهیر (Emile Brehier) درباره‌ی ریشه‌ی راستین اوشثانه یا همان فلسفه می‌گوید: یکی از دو گزاره‌ی کهن که در این دَمینه گزارش شده این است که یونانی‌ها اوشثانه یا همان فلسفه را به وجود نیاورده‌اند بسا که آن را از دیگران آموخته‌اند از این‌رو بایستی پیشینه‌ی اوشثانه یا همان فلسفه را در دورانی پیش از یونانی‌ها جستجو نمود؛ نوآوری یونانی‌ها تنها در جداسازی اندیشه‌ی پیشینیان و گزینش برخی از آن‌ها

بوده است. یاکوب بروکر (Jakob Brucker) در نوشتار "تاریخ انتقادی فلسفه" با پذیرش فرگشت اوشثانه یا همان فلسفه می گوید: فلسفه از آفرینش آغاز می شود و یونانی ها که خود را نخستین فیلسوفان گیتی می دانند دروغ می گویند. ایشان باورهای ذهنی خود را از بابل، مصر و یهود ستانده اند. پس نخستین اوشثانه ی گیتی، یونانی نیست، بسا که زادگاه و زادروز اوشثانه در قلمروی بیرون از یونان است. (تورانی، ۱۳۹۴،

(۱۷)

ماکسیموس (Valerius Maximus) درباره ی سفر فیثاغورس به مصر می گوید: فیثاغورس به نزد ایرانیان رفت و خویشتن را به آموزه های مغان سپرد. او ستاره شناسی را از ایشان آموخت و از نیرو و نیاد شگرف ایشان بهره جست. پلینیو (Gaius Pliniu Secundus) نیز در سده ی نخست زاد روز مسیح به روشنی می گوید: فیثاغورس، امپدوکلس (Empedokles)، دموکریتوس (Demokritos)، افلاطون و ارسطو برای فراگیری دانش به نزد مغان رهسپار شدند. سیسرون (Ciceron) نیز در این باره می گوید: فیثاغورس به مصر سفر کرد و در آن جا با مغان ایرانی دیدار نمود. (تورانی،

۱۳۹۴، ۲۵)

به گواه دیرینه نگاران پس از سفر فیثاغورس به مصر؛ چنان انگیزه ای در اندیشمندان بزرگ یونانی پدید آمد که برای یادگیری هندزه و اوشثانه راهی ایران شدند. به باور پیشینه شناسان فیثاغورس که استاد سقراط بود در پرسپولیس یا همان تخت جمشید امروزی با دانشمندی به نام "زرتشت مغانی" دیدار نموده و نزد ایرانی ها دانش آموخته است؛ شاگردی فیثاغورس در نزد یکی دیگر از اندیشمندان ایرانی به نام هوشثانه یا "اوستانس" نیز گزارش شده است. (اعتصامی، ۱۳۶۳، ۷۹) این رویه در حالی است که شاگردی سقراط و افلاطون نیز نزد شخصی ایرانی گزارش شده است. (رضی، ۱۳۷۹، ۵۱)

پژوهش های پذیرفته در این زمینه نشان می دهد که فیثاغورس نگره ی "نور" پدر و "تاریکی" مادر و نیز نگره ی "عناصر چهارگانه" که از آمیزش نور و تاریکی پدید آمده اند را از اندیشمندان بزرگ ایرانی فراگرفته است. پلوتارکوس (Plutarkus) می گوید: همین انگاره را افلاطون از مغان ایرانی یاد گرفته است. فرفورئوس (Porphyry) نیز از ارزش اوشثانه ی مغانی و "امشاسپندان" در نزد اندیشمندان یونانی یاد می کند و از پیش تازی اوشثانه ی ایرانی بر یونانی می گوید. (اذکایی، ۱۳۸۲، ۱۷۹)

پرودیوکوس (Prodicus) سوفسطایی، یکی دیگر از نزدیکان سقراط، گزارش می دهد که یونانی ها از دارا بودن نویسه های زرتشتی به خود می بالیدند و از مغانی به نام "گوبرایس" نام می برد که اوشثانه ی ایرانی را به سقراط آموخته بود. (معیری، ۱۳۸۱، ۵۹) از دیگر کسانی که از اوشثانه ی ایرانی بهره برده اند هراکلیتوس (Heraclitus) است. همه ی پیشینه شناسان اندیشه بر این باورند که هراکلیتوس اندیشه اش را از ایرانیان گرفته است هم چنان که خود هراکلیتوس نیز به دانش آموزی خود نزد مغان ایرانی به زبان آمده است. (اذکایی، ۱۳۸۲، ۱۸۳) افزون بر هراکلیتوس، افلاطون نیز می گوید که نگره ی "امشاسپندان" را از حکمت خسروانی گرفته و آن را مثل الهیه یا ارباب انواع نامیده است. (رضی، ۱۳۷۹، ۲۵۸)

به گواه روز شمار کهن؛ افلاطون پس از مرگ استادش -سقراط- از ناراحتی زیاد به به "مگار" (Mqarr) رفت و با اقلیدس مگاری که از دانش آموختگان سقراط بود آشنا شد. سپس به مصر رفت و در شهر "گورینا" از ایده های رایش گر بزرگ مصری "تئودور" بهره جست. پس از آن به دیگر شهرهای مصر هم چون "چشمه ی خورشید" رفت و از دانش ستاره شناسی و باورهای دینی مصری ها توشه گرفت. او پس از ناسازگاری زمام داران مصری با آتن، ناچار شد که از مصر به آتن بازگردد. پس از پایان جنگ برای آشنا شدن با آموزه های فیثاغورسی به جنوب ایتالیا رفت و از گیتی شناسی ایشان که بر پایه ی آساهای هندزی ایرانیان بود بر دانش خود افزود؛ (مشکوه الدینی، ۱۳۵۳، ۴)

او حالا دانشی را فرا گرفته بود که بر پایه‌ی اندیشه‌های فروهری ایرانیان بود. دانشی که درون‌مایه‌ی هستی را برآمده از "خجک، سمیره، ساهمان، شماره و آساهای هندزی" می‌دانست. افلاطون برای آشنایی هرچه بیشتر با اندیشه‌های ایران دمن از ایتالیا به پرسپولیس یا همان تخت جمشید امروزی آمد و در نزد مَغ‌های ایرانی شاگردی نمود. او سال‌ها به دنبال گمشده‌ی خود می‌گشت و اکنون آن را در تخت جمشید می‌نگریست! اوشانه‌ی فروهری ایرانیان! پیش از این، او از پنداره‌های خام سوفسطائی‌ها به ستوه آمده بود و در پی دفتری می‌گشت که کنجکاو‌ی‌های ذهنی او را پاسخ دهد. اوشانه‌ی ایرانیان همان گمشده‌ای بود که وی را از باتلاق سوفسطائی‌ها رهایی بخشید.

بنابراین، هنایش آفرینی ایرانیان در دگردیسی اندیشه، تنها از این سو نبوده که بنیان‌گذارِ نگاره‌های هندزی بوده‌اند، بسا که از آن سو که پیوسته با کشورهای گوناگون در رفت و آمد بوده‌اند نیز در خور اندیشه است. (تورانی، ۱۳۹۴، ۱۲) وابستگی دانش فیثاغورس با مغان ایرانی و سفر او به ایران نشان می‌دهد که آوازه‌ی دانشمندان ایرانی در همه جای دمن پیچیده بود؛ و نیز نشان می‌دهد که آوازه‌ی دانش ایشان چنان فراگیر شده بود که شیفتگان دانش را از دورترین دامنه‌های دمن به خود می‌کشاند. از میان اوشمندان پُرآوازه‌ی ایرانی که در نبشته‌های یونانیان باستان به جا مانده است نام‌های اوستانس، گوبریاس، پازاتاس، استرامپ سی‌خوس در تارک نویسه‌های ایشان می‌درخشد. (مولتون، ۱۳۸۸، ۹۱) پس به روشنی می‌توان گفت که فیثاغورس انگاره‌ی "شمارشی"، افلاطون انگاره‌ی "پیشینی" و ارسطو انگاره‌ی "پسینی" خود را از دلیراندیشان بیشه‌ی خرد یا همان ایرانیان باستان ستانده بودند.

خانتوس (Xanthus) لیدیایی درباره‌ی مغان یا همان اوشمندان ایرانی می‌گوید: ایشان بیشتر دمن خود را به پرستش، قربانی و نماز می‌پرداختند. از پرستش بت‌ها خود داری می‌کردند. مردانگی و زنانگی فرشتگان را ناروا می‌دانستند. سخن از برابری و برادری می‌گفتند و هیچ مرده‌ای را نمی‌سوزاندند. از آراستن خود با جواهرات به ویژه طلا پرهیز می‌کردند. لباس سفید می‌پوشیدند و بر دمن می‌خوابیدند. خورشت ایشان نان خشک، پنیر و سبزی‌ها بود. دهنداد هستی را بر دو پایه‌ی خیر و شر استوار می‌دانستند و به زندگی انسان پس از مرگ باور داشتند. (مولتون، ۱۳۸۸، ۹۱)

یادآوری یک سنجه ستودنی است؛ برخی زندگی زرتشت نبی را با دمن فیثاغورس هم‌نهشت می‌دانند و برخی شش هزار سال پیش از لشگرکشی خشایار شاه به یونان! بُن‌نبشته‌ها و نویسه‌های کهن در این باره که زرتشت، بزرگترین ستاره‌شناس مغان بوده فراوان است، ولی در قلمرو پژوهش‌های نوین، این زرتشت، مَغی از مغان "میان رودان" بوده که با دمن فیثاغورس هم‌نشین بوده است. (رضی، ۱۳۷۹، ۲۹) از این رو ما در بلندای دمن با دو زرتشت روبرو می‌شویم؛ "زرتشت پیامبر" و "زرتشت مَغان"؛ روزشمار زرتشت پیامبر به شش هزار سال پیش از لشگرکشی خشایار شاه به یونان برمی‌گردد و روزشمار زرتشت مَغانی به دمن فیثاغورس برمی‌گردد.

کنج ایستاک در ایران

به باور پیشینه‌پژوهان، چهره‌ی زیبای "کنج ایستاک" یا همان زاویه قائمه، نخستین چهره‌ی هندزی بوده که ذهن آدمی آن را شناخته است؛ چهره‌ای که آبهستن پیدایش $\sqrt{2}$ گردید و شگفتانه‌ی روزگار کهن را به خامه کشید. دیرینه‌شناسان بر این باورند که چهره‌ی کنج ایستاک، نخستین بار در ایران دمن هویدا شده است؛ انگاره‌ای که بایستی آن را نخستین شکوفه‌ی خرد در ذهن آدمی دانست.

یادبودهای به جا مانده از روزشمار کهن نشان می‌دهد که ایرانیان پس از گذشت هزاران سال از پیدایش نئاندرتال‌ها توانستند از اندیشه‌ی کنج ایستاک گذر کرد و با چیدمان شماره آشنا شوند. ایشان پس از گذشت سال‌های بسیار به این سنجه رسیده بودند که درون‌سازه‌ی

کُنْج ایستاک، آمیزه‌ای از سمیره و شماره است و پس از آن بود که دو انگاره‌ی "سمیره" و "شماره" را در هم آمیختند و مرزهای دانش را گسترش دادند. برای ایشان روشن شده بود که شماره، آبشاری از یکان‌های شلخته و آشفته نیست؛ بسا که انگاره‌ای برآمده از ایستاهایی است که بر روی یک سمیره یا همان پاره خط - به گونه‌ای هدفمند - نشانه گذاری شده است. آری، این ایستاهای نشانده بر سمیره بود که دهند شمارش را به ایشان آموخته و ایشان را با پیراسته انگاره‌های فَرَوَهَری (مَجَرَدَاتِ عَقْلِیَهِ) هم چون "هندازه" آشنا می نمود. افسوس که دیری نپایید که آمیزگی سمیره و شماره با زنجیره‌ی بی پایان $\sqrt{2}$ از هم گسست و آدمی را بین دو گستره‌ی ذهن و چشم سرگردان نمود. همین گسست سمیره از شماره بود که دمینه‌ی خود بسندی جبر را فراهم نمود و ذهن را در باتلاق شماره‌های گنگ گرفتار نمود.

پرسش مهندی که در همین راستا انگاشته شده آن است که "در چه دَمانی ذهن آدمی با انگاره‌ی $\sqrt{2}$ آشنا شد؟" پاسخ به این پرسمان از آن رو ارزشمند است که دورانه‌ترین شهرگان هوشمند را در میان شهرگان‌های گذشته آشکار می کند! چه آن که با شناسایی زادروز و زادگاه $\sqrt{2}$ ، می توان خَجَک بالندگی اندیشه را در میان شهرگان‌های بی شمار کهن پیدا نمود. یادبودهای اهورایی، نبشته‌های اوستایی و یادگارهای به جامانده از روزگار کهن نشان می دهد که اندیشه‌ی $\sqrt{2}$ نخستین بار در قلمرو ایران دَمین هویدا شده است و نه جای دیگر! شوربختانه؛ بیشتر نویسه‌هایی که زادروز و زادگاه $\sqrt{2}$ را به خامه کشیده‌اند، شوند شکوفایی آن را رودخانه‌های مصری دانسته‌اند و نه ایران! برخی بر این انگاره‌ی نادرست زی کرده و می کنند که مصری‌ها با اندازه‌گیری دَمین‌های پیرامون نیل، هندزه و به ویژه $\sqrt{2}$ را به نما آورده‌اند. ایشان بر این باورند که مصری‌ها - با برافراشتن انگاره‌ی Chaos به Cosmos (کیوس به کاسموس) - یا همان دگردیسی آشوب به دهناد و دهندا به آشوب - نخستین اندیشمندانی بودند که آساهای هندزی را آشکار کردند. (بلخاری، ۱۳۹۶، ۳) هرودوت، روزنگار شناخته شده‌ی یونانی که در سده‌ی پنجم پیش از زاد روز مسیح می زیسته درباره‌ی چرایی اندازه‌گیری مصری‌ها می نویسد: پادشاه سِسُوستریس (Sesostris) به هر یک از خانواده‌های مصری؛ در برابر باج سالانه، تکه دمینی واگذار می کرد. هر کسی که با خروش رودخانه‌ها بُرش‌ی از شالی زارش را از دست می داد، گزارش آن را به پادشاه می رساند تا از باج دهی او کاسته شود. شاه نیز کارمندان را برای اندازه‌گیری شالی زاری که آسیب دیده بود می فرستاد تا هزینه‌ی باج‌گیری آن را ارزیابی کنند. (هوارد ویتلی ایوز، ۱۳۹۳، ۴) همین!

این رویه درحالی بود که اندازه‌گیری دَمین نه تنها در کنار نیل، بسا که در کنار رودخانه‌های بزرگ دیگر مانند دجله و فرات در بین النهرین، سند و گنگ در آسیای جنوبی و مرکزی، و هووانگهو و یانگ تسه در آسیای شرقی روی می داد. رودخانه‌ها، همواره هنایش مهندی در نمود شهرگان‌های دیروزی و امروزی داشته و دارند و وابسته به یک یا چند شهرگان نبوده و نیستند. زه کشی جوی بارها، آب یاری بی جاها، هدف مندی آب رُفت‌ها همه و همه گویای آن است که این رویه در سرتاسر دَمین جاری بوده و تنها به مصری‌ها بسنده نمی شده است. از این رو نمی توان اندازه‌گیری زمین در کنار نیل را آرشی بر پیش تازی مصری‌ها بر ایرانی‌ها دانست. تنها نویسه‌ی به جا مانده از مصری‌ها که گویای هندزه ورزی ایشان است پاپیروس‌های مسکو هستند که به ۱۶۵۰ تا ۱۸۵۰ سال پیش از زادروز مسیح برمی گردند؛ پاپیروس‌هایی که در تراز بُن نبشت‌های گزارشی است و نه کاوشی! از ۱۱۰ پُرسمانی که در پاپیروس‌های مسکو نگاشته شده ۲۶ گزاره‌ی آن هندزی است که بیشتر آن‌ها درباره‌ی اندازه‌گیری پهنا و گنجایش انبارهای گندم است ولی در آن‌ها هیچ اشاره‌ای به گزاره‌ی $\sqrt{2}$ نشده است. یادآوری این سنجه ستودنی است که اگرچه مصری‌ها دل باخته‌ی بُن سازه‌های هندزی بوده‌اند ولی بر دیرینه‌شناسان اندیشه پوشیده نبوده و نیست که دانش و فرهنگ مصری‌ها ریشه در شهرگان ایران دارد؛ شهرگانی به نام سومر!

سومریان در هزاره‌ی پنجم و چهارم پیش از زادروز مسیح در میان دو آب -یا همان بین النهرین- زندگی می‌کردند (میری، ۱۳۸۱، ۵۷) و هنایش مهندی در ترابرد هندزه و اوستانه به مصر داشتند. هنایش ایشان در گسترش فرهنگ بین النهرین از آغاز هزاره‌ی سوم پیش از زادروز مسیح پر رنگ می‌شود. ایشان در دشت شنعار- سرزمینی بین دو رودخانه‌ی دجله و فرات- حضوری چشم‌گیر داشته و نخستین کسانی بودند که به باتلاق‌های خشک شده در دهانه‌ی خلیج فارس گام نهادند. (Lloyd, 1965, 19-20) نکته‌ی در خور کاوش، پیدایش "خط" در دو سردمین بین النهرین و مصر و چگونگی داد و ستد خط بین این دو سردمین است؛ بنا به شواهد یافت شده، نویسندگان مصری نگارش خط تصویری -با ارزش آوایی- را از سومریان آموختند. برخی بر این باورند که منس (Menes) -نخستین شاه سلسله‌ی اول که بر "هیراکون پولیس" فرمان می‌داد- برای آموزش غیرنظامیان از کاتبان سومری استفاده می‌کرد. (Childe, 1964, 103) هم‌چنان که برخی بر این باورند که فراغنه‌ی سلسله‌ی جدید برای پیشکاری ستاد خارجی خود از نگارندگان سومری استفاده می‌کردند. (Lloyd, 1965, 25) به گواه روزشمار کهن ساختار نوشتاری پیچیده -و نه چندان پابرجای- مصر هنگامی ساخته شد که از بین النهرین الگو گرفته شد. مصری‌ها پس از الگو گرفتن از سومری‌ها، بر آن شدند تا خطی از خود داشته باشند. خطی به نام هیروگلیف (Hieroglyphs)

ترابرد اندیشه از سومر به مصر که در بن‌بشت‌ها و یادگارهای به جامانده در دمان پیش از فراغنه دیده می‌شود به گونه‌ای زیاد است که برخی نگره‌ی "نیای یکسان" را برای این دو شهرگان پیشنهاد داده‌اند. (میری، ۱۳۸۱، ۶۳) برای نمونه نگاره‌ی کشتی‌های بین النهرینی که عرشه و دنباله‌ی بلندی دارند بر دسته‌ی عاج چاقوی "جبل‌الارک" در مصر علیا دیده می‌شود. همین نگاره بر دیوارهای مقبره‌ی بزرگ "هیراکون پولیس" دیده می‌شود. وجود این نگاره‌ها در دوران پیش از پادشاهان مصر خالی از معنا نیست. به ویژه آن که کشتی‌هایی که در این نگاره‌ها دیده می‌شوند همانندی‌های زیادی به قایق‌هایی که امروزه در دجله دیده می‌شوند دارند. (میری، ۱۳۸۱، ۶۴) نمونه‌ی دیگر نگاره‌ی جان‌دارانی چون شیر و پلنگ بر دسته‌های چاقو یا الواح یادمانی در مصر است که الگوواره‌ی آن بر لوح نارمر (Narmer) نیز کشیده شده است؛ نگاره‌هایی که پیش از مصر در بین النهرین کشیده شده بودند. کوتاه سخن آن که مصری‌ها در هندزه و فرهنگ پیرو ایرانیان بوده و هیچ گزاره‌ای که اندیشه‌ی $\sqrt{2}$ را در نبشته‌های آن‌ها گزارش دهد وجود ندارد.

برخی دیگر یونانی‌ها را جابک‌سواران هندزه و به ویژه $\sqrt{2}$ می‌دانند در حالی که هیچ یادبودی که گویای پیش‌تازی ایشان در رمزگشایی از چیستان $\sqrt{2}$ باشد در دست نیست؛ (هوارد، ۱۳۹۳، ۸) تنها یادگاری که از ایشان به جا مانده نام چند هندزه‌دان است؛ هندزه‌دانانی چون هیپوکراتیس (Hippokrates) بقراط دوم که ۴۶۰ سال پیش از زادروز مسیح؛ اُدوکسوس کنیدوس (Eudoxus of Cnidus) که ۳۵۵ تا ۴۰۸ سال پیش از زادروز مسیح و هیپاس الیس (Hippias of Elis) که ۴۵۰ تا ۵۳۰ سال پیش از زادروز مسیح می‌زیسته‌اند؛ تنها بن‌بشت تبارمندی که در هندزه‌ی یونانی دیده می‌شود چکیده‌ای از نوشتار پروکلوس (Proclus) درباره‌ی پژوهش اقلیدس است. به گزارش پروکلوس (Proclus)، هندزه‌ی یونانی با اندیشه‌ی طالس میلیتوسی (Thales of Miletus) که در نیمه‌ی نخست سده‌ی ششم پیش از زادروز مسیح می‌زیسته شکوفا شده است؛ پروکلوس (Proclus) می‌گوید که طالس، دمانی را در مصر زندگی کرد و پس از آن چندی از گزاره‌های پیش‌پا افتاده‌ی هندزی را با خود به یونان آورد. (هوارد، ۱۳۹۳، ۸) سنجه‌ی مهندی که در این راستا دیده می‌شود آن است که در گزارش پروکلوس (Proclus)، هیچ ردپایی از تلاش ایشان برای رمزگشایی از $\sqrt{2}$ دیده نمی‌شود. آن‌چه که در نویسه‌های یونانی گزارش شده آن است که اندیشمندان یونانی از رمزگشایی از چیستان $\sqrt{2}$ ناامید شدند؛ همین! تنها و تنها گزارشی از ناامیدی ایشان آمده است و دیگر هیچ! به زبان دیگر در یادگارهای به جامانده از یونان، هیچ یادبودی که گویای تلاش ایشان برای رمزگشایی از چیستان $\sqrt{2}$ باشد دیده نمی‌شود.

به گواه روزنگاران یونانی، دمانی که ایشان از رمزگشایی $\sqrt{2}$ ناامید شدند از دامنه‌ی شماره گریخته و به واگرایی سمیره از شماره روی آوردند زیرا فکر می‌کردند که در هندزه از پیچیدگی‌های جبری خبری نیست! هیپوکراتیس (Hippokrates) بقراط دوم نخستین کسی بود که در آتن برای آموزش هندزه مزد می‌گرفت و نخستین کسی بود که برای نشانه‌گذاری آساهای هندزی از آوانگاری بهره‌جست. رمزگشایی از پرسمان‌های کهن ایرانی مانند چهارگوش کردن چنبره یا همان -تربیع دایره- و دو برابر ساختن پهنای چهارگوش یا همان تضعیف مساحت مربع، فکر او را سخت گرفتار کرده بود. گرچه او در رمزگشایی هیچ کدام از پرسمان‌های بالاگفت کام‌روا نشد، ولی رشته‌ای از گزاره‌های هندزی را بنا نهاد که راه‌نمای اقلیدس شد. این پرسمان‌ها همراه با سه گامه کردن کنج‌ایستاک، هندزه‌دانان دیگری مانند هیپاس الیس (Hippias of Elis) را بر آن داشت تا خمینه‌های هندزی را نوآوری کرده و شاخه‌ی تازه‌ای بر هندزه‌ی کهن بیفزایند. اُدوکسوس کنیدوس (Eudoxus of Cnidus) ریاضی‌دان دیگر یونان بود که نگره‌ی درازه‌های خدشه‌ناپذیر را پایه‌گذاری نمود و روش تَهِی‌سازی یا همان اگزاشن (Exhaustion) یا کاستن کم کم را برای اندازه‌گیری سمیره و پهنای بنا نهاد. همو بود که راه را برای ارشمیدس باز کرد تا انگاره‌ی بی‌نهایت خُرد را بنا نهد. (برنال، ۱۳۸۷، ۱۴۷) بار دیگر گوش‌زد می‌کنم که این گزارش‌ها در حالی است که از هیچ یک از اندیشمندان مصری و یونانی یادبودی که گویای تلاش ایشان برای رمزگشایی از چیستان $\sqrt{2}$ باشد به یادگار نمانده است؛ هیچ!

درستی این نگاره دمانی روشن می‌شود که بدانیم مصری‌ها انگاره‌های ذهنی خود را بر روی سنگ‌ها و پاپیروس‌ها (Papyrus) می‌نشتند؛ پاپیروس‌هایی که به فراخور زیست‌بوم خشک مصر از پایداری شگرفی برخوردار بوده و هستند! ولی تا به امروز هیچ سنگی و هیچ پاپیروسی که گزاره‌ی $\sqrt{2}$ در آن نبشته شده باشد پیدا نشده است. هرچند که از یادبودهای به جا مانده از ایشان، اگر نویسه‌ای هم پیرامون $\sqrt{2}$ یافت شود باز به پیشینه‌ی یادبودهای ایرانی نمی‌رسد؛ پیشینه‌ای که نه تنها فرهنگ و دانش یونانی‌ها بسا که فرهنگ و دانش مصری‌ها را هم مادری می‌کند. سنجه‌ی دیگری که در همین راستا دیده می‌شود آن است که اندیشمندان بزرگ یونان چون فیثاغورس، سقراط و افلاطون بر این انگاره پافشاری می‌کنند که هندزه و اوشتانه را از ایرانی‌ها آموخته‌اند و نه مصری‌ها!

با سرافرازی باید گفت که تنها نبشته‌های به جامانده از گزاره‌ی $\sqrt{2}$ که خَجَک بالندگی اندیشه را در شهرگان‌های بی‌شمار کهن نشان می‌دهد وابسته به ایران است! یادگارهای به جا مانده از نخستین آفریده‌های اهورایی نشان می‌دهد که گزاره‌ی $\sqrt{2}$ در ذهن ایرانیان باستان زاییده شده و نه مصری‌ها و یونانی‌ها! به گواه روزشمار کهن، تراز نمودن یال چهارگوش با دیواره‌ی آن، یکی از دغدغه‌های ذهنی ایرانیان بوده که با واکاوی آن توانستند از کالبد هندزه بالا رفته و شالوده‌ی اوشتانه یا همان فلسفه را بنا نهند. با پایش هندزه پویش اندیشه نیز آغاز شد و خود سرآغاز آرش‌گرایی ایرانیان به زندگی فراسویی شد؛ آرشی که می‌توان آن را در سازه‌های اهورایی و در بُن‌نِشت‌های ایرانی جستجو نمود. "گوی سان" نامیدن دمن که در نویسه‌های ایشان دیده می‌شود، شگفتانه‌پنداری است که از لابه‌لای آن می‌شود دیرینگی $\sqrt{2}$ و شماره‌ی π را در نزد ایشان شناخت؛ شگفتانه‌ای که در "اوستا" کهن‌ترین سروده‌ی ایرانی، دیده می‌شود و پرده از دانش دیرین ایران دمن بر می‌دارد. (فرشیدراد، ۱۳۹۵، ۱۹)

"آن که پس از غروب خورشید، به فراخنای دمن پای نهد هر دو پایانه‌ی این دمن (گوی سان) دُورکرانه را پَساود و آن‌چه را در میان دمن و آسمان است بنگرد." (مهریشت، کرده بیست و چهارم، بند ۹۵)

یادبودهای به جا مانده از روزگار کهن به خوبی نشان می‌دهد که هماهنگ کردن سمیره با شماره، نخستین انگاره‌ای بوده که ایرانیان باستان با آن آشنا شده‌اند؛ انگاره‌ای که با کنکاش آن، به دامنه‌ی رایش‌گری نیز کشیده شده‌اند. اندازه‌گیری درازای گنج‌ایستاک، نخستین چيستانی بوده که با بررسی آن با خجک، (نقطه) سمیره، (خط) شماره، (عدد) گرانی‌گاه، (مرکز) چهارگوش، (مربع) چنبره، (دائرة) فراگرد، (محیط) پهنا، (مساحت) دیواره، (ضلع) یال، (قطر) گنج، (زاویه) بازه (بعد) و پنگان (مکان) آشنا شدند و درازدهای هندزی را اندازه‌گیری نمودند.

به گواه روزنگار کهن ایرانیان هم‌دمان با آوانگاری واژه‌ها، در پی تراز نمودن "یال" و "فراگرد" چهارگوش بودند تا با آن بتوانند گرانی‌گاه چهارگوش و چنبره را با "شماره" - و نه با سمیره - شناسایی کنند! کنش و تراکنش ذهنی ایشان در زمینه‌ی $\sqrt{2}$ - که بر روی نگاره‌های باستانی نبشته شده است - بهترین گواه برای پیش‌تازی ایرانیان در دمیته‌ی هندزی خردتاب است. کهن‌ترین سندی که از کاوش ایرانیان در دمیته‌ی $\sqrt{2}$ به جا مانده، وابسته به خشت‌هایی است که از بین‌النهرین بیرون کشیده شده‌اند؛ خشت‌هایی که پیشینه‌ی آن به بلندای شهرگان سومر می‌رسید. نخستین بن‌نشت‌های سومر در یکی از شهرهای بین‌النهرین به نام ارک یا ارخ پیدا شد. بن‌نشت‌های پیدا شده چیزی نزدیک به یک هزار خشت گلی کوچک بود که بیشتر درون‌مایه‌ای اقتصادی و اداری داشت! (کریم، ۱۳۸۳، ۱) در کاوش‌هایی که در سال‌های ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۳ در شهر باستانی شوروپاک (Shuruppak)، زادگاه نوح سومری رخ داد، شمار زیادی از کتاب‌های درسی یافت شد که روزشمار آن به ۲۵۰۰ سال پیش از زادروز مسیح می‌رسید! شمار هنگفت دیگری از نگاره‌های میخی بابلی، از روزگار پادشاه حمورابی، امپراتوری نوین بابلی، بخت‌نصر دوم - نبوکد نصر - (Nebuchad nezzar) دیده می‌شوند که همگی نشان می‌دهند ایرانیان باستان در پی یافتن ریشه‌ی دوم شماره‌ی ۲ بوده‌اند. یادبودهای به جا مانده از آن روزگار نشان می‌دهد که بابلیان ۲۰۰۰ سال پیش از زادروز مسیح با آساهای هندزی آشنا بوده‌اند. به گونه‌ای که سه گانه‌ی فیثاغورسی - که بایستی سه گانه‌ی ایرانی خوانده شود - ۲۰۰۰ سال پیش از زادروز مسیح برای ایشان روشن بوده است! (هوارد، ۱۳۹۳، ۶) این‌ها همه جدای از یادبودهای پراکندگی است که در جای جای ایران دمین پیرامون $\sqrt{2}$ دیده می‌شود. برای نمونه نگاره‌های زیگورالی شکلی که بر روی سفال‌های به جا مانده از هزاره‌ی چهارم پیش از زادروز مسیح - در سیستان و بلوچستان و در شمال رودخانه‌ی بمپور - یافت شده است دیرینگی دانش ایرانیان پیرامون $\sqrt{2}$ را به خوبی نشان می‌دهد. (سجادی، ۱۴۰۲، ۲۹) سنجه‌ی مهندی که از نبشته‌های به جامانده از ایشان به دست آمده آن است که هم‌گرایی پیوسته و گسسته در نزد ایرانیان باستان به خوبی روشن بوده و برای همین هم در پی یافتن ریشه‌ی دوم شماره‌ی ۲ بوده‌اند. روشن است که دو برابر کردن پهنای چهارگوش، بزرگ‌انگیزه‌ای بوده که ذهن ایشان را وادار به شناسایی $\sqrt{2}$ می‌کرده است؛ انگیزه‌ای که در نبشته‌های به جامانده از ایرانیان باستان دیده می‌شود. پیوستگی سمیره به ایشان آموخته بود که دو برابر کردن پهنای چهارگوش شدنی و گسستگی شماره به ایشان آموخته بود ناشدنی است! خشت روبرو به خوبی گویای نبرد پیوسته و گسسته - و نیز نبرد چشم و ذهن - در اندیشه‌ی خردجوی ایشان است.



خشت ۴۲۷C که روزنگار ۱۶۰۰ تا ۱۹۰۰ سال پیش از زادروز مسیح را نشان می‌دهد نمونه‌ی دیگری از اندیشه‌ی ایرانی است که نشان می‌دهد سه‌گانه‌ی ایرانی در نزد ایرانیان باستان روشن بوده است.



۴۲۷C

پلیمپتن (Plimpton) ۳۲۲ نام یکی دیگر از شگفتانه‌های رایش‌گری است که به گویشتن بابلی نوشته شده و برخی آن را کهن‌تر از خشت ۴۲۷C می‌دانند. این خشت فهرستی از شماره‌های سه‌گانه‌ی ایرانی را در دل خود جای داده است که بر پایه‌ی ریشه‌ی دوم شماره‌ی ۲ اندازه‌گیری شده‌اند. در این نبشته یک خانه‌ی ۴ ستونی کشیده شده که شگفتی هر بیننده‌ای را در پی دارد. ستون نخست از سمت راست شماره‌ی ۱ تا ۱۵ را نشان می‌دهد و تنها برای شمارش نویسه‌ها به کار رفته است. پانزده رده‌ی آن پانزده سه‌گوش با کنج‌ایستاک یا همان زاویه قائمه را نشان می‌دهد. ستون‌های میانی اندازه‌ی دیواره‌های سه‌گوش را نشان می‌دهد که بر دهنداد دستگاه ده‌دهی نگاشته شده‌اند و ستون پایانی اندازه‌ی یال سه‌گوش را نشان می‌دهد که بر اساس $\sqrt{a^2 + b^2}$ اندازه‌گیری شده‌اند.



پلیمپتن ۳۲۲

هم‌چنین نبشته‌ی BM ۱۵۲۸۵ بابلی‌ها نشان می‌دهد که هم سه‌گانه‌ی ایرانی و هم گویا نبودن ریشه‌ی دوم شماره ۲ در نزد ایشان روشن بوده است. (O. Neugebauer, 1957, 35) اگرچه برخی بر این باورند که بابلی‌ها درون‌مایه‌ی شماره‌های گنگ را نمی‌دانستند و تنها گمانه‌هایی گویا برای سمیره‌های گنگ داشتند (O. Neugebauer, 1935, 140) ولی روشن بودن سه‌گانه‌ی ایرانی در نزد ایشان و نویسه‌های به جامانده از آن روزگار، جای هیچ گمانه‌ای را به جا نمی‌گذارد که ایشان با گزاره‌ی $\sqrt{2}$ آشنا بوده‌اند.



BM ۱۵۲۸۵

نگاره‌ی زیبای دیگری با نام Si. ۴۲۷ وجود دارد که وابسته به دوره بابلی‌ها است و پیشینه‌ی آن به ۱۶۰۰ تا ۱۹۰۰ سال پیش از زادروز مسیح بر می‌گردد. در این نگاره اندازه‌های مرز یک دَمین (زمین) نگاشته شده و گزاره‌های هندزی یک بُرش از دَمین (زمین) در آن گزارش شده است.



Si. ۴۲۷

خشت دیگری که در دشت لوت ایران و از دل شهری با نام شهر سوخته بیرون آورده شده است، گواه دیگری بر پیش‌تازی ایرانیان در دمیینه‌ی رایش‌گری و به ویژه هندزه‌آشه -یا همان حسابان- است؛ دیرینه‌شناسان در ۵۶ کیلومتری شهر زابل، خشتی از روزگار ایلامی‌ها یافته‌اند که یک دستگاه شمارشی ایلامی بوده و پیشینه‌ای به اندازه‌ی ۵۰۰۰ سال دارد! سنجه در خور اندیشه که در ساختار این خشت دیده می‌شود، مُهر استوانه‌ای فرستنده‌ی آن است که نشان می‌دهد مردم آن دَمان از دستگاه ده دهی برای شمارش کارهای روزمره‌ی خود بهره می‌بردند؛ دستگاهی که جدای از دستگاه شصت‌گانه‌ی سومری بوده است! نگاره‌های دیگری نیز هستند که به باور دیرینه‌شناسان در دمیینه‌ی خرید و فروش گندم، جو و گوسفند به کار رفته‌اند. زیبا آن‌که در خرید و فروش دَمین هم نبشته‌هایی یافت شده است که به گونه‌ی یک سند داشته‌داری -یا همان مالکیت- است!



بر دیرینه‌شناسان هندزه پوشیده نیست که یادبودهای به جا مانده از دوران باستان تنها به گزاره‌های گفته شده بسنده نمی‌شود؛ یادبودهای به جامانده از گزاره‌ی $\sqrt{2}$ به اندازه‌ای زیاد است که به خوبی، دیرینگی دانش هندزه در نزد ایرانیان باستان را نشان می‌دهد. همان‌گونه که گذشت با نگاه به سازه‌های اهورایی و بُن‌نِشت‌های اوستایی، زادروز و زادگاه $\sqrt{2}$ را نه ۲۰۰۰ بسا که بایستی ۹۰۰۰ پیش از زادروز مسیح دانست؛ پیشینه‌ای که سراسر پر از فرهنگ، دانش و هوش ایرانی است.

به هر روی یادگارهای به جا مانده از آن روزگار به خوبی گواهی می‌دهد که گذر از هندزه‌ی آزمونی (تجربی) و فرود در هندزه‌ی فرمایشی، (استدلالی) با تلاش شبانه‌روزی دلیراندیشان بیشه‌ی خرد یا همان ایرانیان باستان رُخ داده است؛ فرودی که خود سرآغاز چالشی بزرگ در رایش‌گری (ریاضیات) شد. و اکنون پس از یازده هزار سال از روزشمار ایران‌ویج با سرافرازی ابراز می‌دارد که یک "ایرانی" از تبار حضرت زرتشت نبی، کورش نبی و ابراهیم نبی -که این خود هر سه ایرانی بوده‌اند- کام‌روا به باز کردن این راز سر به مُهر شده است.

آری، همان گونه که چیستان $\sqrt{2}$ و دیگر شمارگان گنگ به دست ایرانیان باستان آشکار شد؛ رمزگشایی از چیستان آن - و دیگر شمارگان گنگ- نیز به دست یک ایرانی نمایان شده است. تا باد چنین بادا!

و تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا؛ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (قرآن، انعام، ۱۱۵)

السلام علينا و على عباد الله الصالحين؛ لاسيما الحسين و ابنائه و انصاره المستشهدين

۱۴۰۴/۴/۹

سیدمهدی کبیری اصل

